

پدر و مادر شهید کریم زادگان ۸ سال در انتظار پسرشان بودند
و حالا به یادش پذیرای پاتوق دخترانه مسجد محله هستند

برسد به روح بلند سعید

۵۴



رنگ عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

نوجوان پرتلاش محلۀ امام رضا^(ع) با کمک پدرش
در تیراندازی و فوتبال خوب پیش رفته است

نشانه گرفتن هدف

۶



۲ اهالی خیابان بنی هاشم ۷ از وجود حیوانات مودی
در کنار زباله ها گلایه مند هستند
عیاشی شبانه موش ها!

۷ مرحوم سید محمد جواهری فرد، با حسن اخلاقش
در ذهن اهالی محله و اقوام ماندگار شد
مردی که مهمان نواز بود



اهالی خیابان بنی هاشم ۷ از وجود حیوانات مودی در کنار زباله ها گلایه مند هستند

عیاشی شبانه موش ها

سمیرا منشادی | موش هایی هراس از رفت و آمد عابران، زیر پاکس های زباله در هم لولیده و جوی آب ابتدای کوچه بنی هاشم ۷ را تصرف کرده اند؛ حضور این تعداد موش به گفته ساکنان کوچه بنی هاشم ۷ در محله کوی کارگران، دیگر اتفاقی و گذران نیست و در ماه های اخیر پررنگ تر هم شده است. زمین رهانشده سر کوچه و استقرار پاکس های زباله، شرایطی مناسب برای رشد و تکثیر این حیوانات مودی فراهم کرده است. ساکنان کوچه از افزایش زاد و ولد موش ها و نفوذ آن ها به داخل منازل نگران اند.



تجمع زباله در زمین رهانشده

نصرت حقی از دهه ۵۰ ساکن این کوچه شده است. او می گوید: زمین رهانشده ابتدای کوچه و وجود پاکس های زباله، دو عامل اصلی رشد موش ها در این معبر شده است.

حقی صحبتش را این گونه ادامه می دهد: از زمانی که ما به این کوچه آمدیم، روبه روی ملک ما زمین رهانشده بود. با اعتراض اهالی، مالک، دیواری برای ملکش کشید. اما همین زمین رهانشده مکانی برای زباله گرد ها، معتادان و رشد حیوانات مودی شد. او ادامه می دهد: از حدود دو سال قبل که پاکس ها را به ابتدای کوچه مان آورده اند، رشد این حیوانات مودی بیشتر هم شده است. آن قدر که حتی نمی توانیم یک لحظه در خانه مان را باز بگذاریم. همه ورودی های خانه را بسته ایم که مبادا از یک روزنه وارد خانه مان شود. حقی می گوید: برای شهرداری هم نامه نوشتیم و شکایت کردیم، اما آن ها اقدامی انجام ندادند.

نفوذ موش ها به منازل

سجاد ضیائی، یکی دیگر از اهالی کوچه، می گوید: حضور موش ها مربوط به امروز و دیروز کوچه ما نیست. این زمین رهانشده و پاکس های زباله، فضای خوبی برای رشد آن ها است. شب که حجم زباله ها زیاد است، بیایید تماشا. موش ها تا وسط کوچه در رفت و آمدند. او توضیح می دهد: حدود یک سال قبل به داخل خانه مان آمدند. کلی اذیت شدیم تا نتوانستیم موش را بگیریم. او در ادامه می گوید: با ۱۳۷ تماس گرفتیم و این مشکل را گزارش کردم، اما کاری انجام نشد. از مسئولان می خواهیم برای رفع آن فکری کنند.

رسول تقی زاده، یکی از هم محلی ها، می گوید: به نظرم، مشکل

اصلی ما زمین رهانشده ابتدای کوچه است. اگر مالک آن را بسازد، بخشی از مشکلات برطرف می شود. او با بیان اینکه موش ها آسایش برپایمان گذاشته اند، ادامه می دهد: موش به خانه یکی از همسایه ها راه پیدا کرده بود. می گفت پتوها و لباس ها و وسایلیش را از بین برده و حتی خوراکی هایشان را آلوده کرده است. ما هم برای پیشگیری، در خانه مان از انواع تله ها استفاده می کنیم.

طعمه گذاری باید مستمر باشد

سید علی خراشادی، نایب رئیس شورای اجتماعی محله کوی کارگران، نفعی است که با او در باره این موضوع صحبت می کنیم. او می گوید: وجود حیوانات مودی از جمله موش و بوی نامطبوع کانال هادر شورای اجتماعی محله کوی کارگران مطرح شده است. پیگیر این موضوع هستیم که شهرداری دوباره برای طعمه گذاری اقدام کند. خراشادی ادامه می دهد: شهرداری طعمه گذاری می کند، اما این کار مستمر نیست و به نظرم باید اقدام دیگری انجام بدهند.

طعمه گذاری، در دستور کار

بامسئول امور هماهنگی و نظارت خدمات شهری منطقه ۷ درباره گلایه اهالی بنی هاشم ۷ گفت و گومی کنیم. علی ملک زاده با اشاره به اینکه طعمه گذاری را برای این کوچه در دستور کار قرار می دهد، می گوید: اداره خدمات شهری برای کنترل این حیوان مودی، شیوه طعمه گذاری ای که با محیط سازگار باشد، انجام خواهد داد.

او با اشاره به اینکه رعایت بهداشت محیط، امری ضروری از سوی شهروندان است، توصیه می کند: همه شهروندان باید برای کنترل جمعیت موش احساس مسئولیت کرده و از رها کردن زباله هادر معابر خودداری کنند؛ پسماندهای منازل باید به شکل مناسب دفع شود.

دیدار با شهردار منطقه در نمایشگاه

جمعی از معتمدین منطقه ۷ در محل برگزاری نمایشگاه تخصصی زمین و مسکن و فرصت های ساخت و ساز، با شهردار منطقه ۷ دیدار کردند. در این دیدار، ظرفیت های سرمایه گذاری و پروژه های پیش بینی شده برای منطقه تشریح شد و معتمدین نیز دیدگاه های خود را درباره توسعه ساخت و ساز در محلاتشان با رضادآوری در میان گذاشتند.



رنگ آمیزی بهار در منطقه

در راستای استقبال از بهار، طرح رنگ آمیزی جداول، پایه تابلوهای ترافیکی و اتوبوس، سرعت گیرها و بولاردها در سطح معابر اجرا شد. در این طرح اداره خدمات شهری منطقه ۱۰ هزار و ۷۸ پایه تابلو، ۷۶۷ بولارد و ۱۴ هزار و ۱۰۰ متر جدول معابر را رنگ آمیزی خواهد کرد.

افزایش امکانات بهداشتی مسجد امام حسن عسکری (ع)

با پیگیری شورای اجتماعی محله عسکریه از محل اعتبارات پروژه های زودبازده، عملیات تعمیر و تجهیز کامل سرویس بهداشتی مردانه مسجد امام حسن عسکری (ع) به بهره برداری رسید. در این پروژه، یک چشمه سرویس فرنگی، پنج چشمه ایرانی و دو حمام با تجهیزات نو نصب شده و این امکانات برای بخش خواهران نیز اجرایی شود.



شهرداری منطقه ۷
به استقبال ماه رمضان می رود

**گستردن
سفره افطاری
در ۵۰ مسجد**

سمیرا منشادی | در ماه رمضان پیش رو حدود پنجاه مسجد و شانزده تشکل برای برپایی سفره های ساده افطاری درخواست داده اند. معاون فرهنگی و اجتماعی منطقه ۷ با اعلام این خبر گفت: سال گذشته با ۳۵ مسجد منطقه برای اجرای این طرح همکاری کردیم و امسال با افزایش قابل ملاحظه تقاضاها روبه رو هستیم.

مصطفی عباسی با اشاره به توزیع افطاری ساده در پایانه های مترو و سایر نقاط پرتردد اضافه کرد: پیشنهاد کرده ایم در تقاطع های پررفت و آمد نیز افطاری ساده توزیع شود. او با تأکید بر اینکه مساجد و تشکل های متقاضی باید از طریق سامانه ثبت مشارکت ها درخواست بدهند، ادامه داد: همچنان فرصت برای ثبت درخواست وجود دارد.

معاون فرهنگی و اجتماعی منطقه ۷ با بیان اینکه ویژه برنامه ای قرآنی برای مساجد در ماه رمضان پیش بینی شده است، افزود: پیشنهاد برگزاری ویژه برنامه های قرآنی با حضور قاریان محلی و مشارکت در برنامه های قرآنی مساجد با اهدای جوایز در دستور کار مقرر دارد.

شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۱۰۴۵۹۵۱ در پیام رسان ایتا بفرستید.



● کمک به مساجد سوخته

مسجد علی ابن ابی طالب (ع) در محله امام خمینی (ره) در آستانه ماه رمضان از هم محله ای ها خواست در صورتی که قرآن، کتاب های دعا، مهر و تسبیح اضافه و بدون استفاده در منزل دارند، به مساجد اهدا کنند. قرار است این موارد اهدا شده جمع آوری و به مساجدی که در اغتشاشات اخیر دچار حریق شده اند، اهدا شود.



● جمعه های ورزشی مسجد المهدی (عج)

یکی از برنامه های ثابت مسجد المهدی (عج) واقع در محله امام خمینی (ره) این است که هر هفته صبح های جمعه، پس از قرائت دعای ندبه، نوجوانان محله را برای بازی فوتسال به سالن ورزشی جهاد مغنیه می برد. این برنامه ساده آن چنان با استقبال پسران نوجوان محله روبه رو شده است که به تعداد آن ها در هر هفته اضافه می شود، به طوری که از ۱۰ نفر در سه ماه پیش، به شانزده نفر رسیده است. این برنامه ورزشی با هدف جذب نوجوانان به مسجد برگزار می شود.

● پیمان با شهدای جنگ ۱۲ روزه

هم زمان با دهه فجر، تعدادی از بانوان کوی سازمانی ارتش (مجمع فرهنگی، آموزشی و ورزشی یاس فاطمی) در محله شهید بهشتی با مادر شهید رضا جمشیدی، از شهدای پدافند ارتش در جنگ دوازده روزه، دیدار کردند. شهید جمشیدی دانشجوی دانشکده افسری بود که در سازمان پدافند غیرعامل در کرمانشاه خدمت می کرد و تیرماه امسال در جنگ دوازده روزه به شهادت رسید.

● دورهمی بسیجیان پایگاه شهید قاضی طباطبایی

هر ماه پیشکسوتان پایگاه مقاومت بسیج شهید قاضی طباطبایی، در مسجد حضرت جواد الائمه (ع) واقع در محله امام رضا (ع) دورهم جمع می شوند تا علاوه بر دیدار درباره برنامه های ماهیانه پایگاه تبادل نظر کنند. این مراسم با قرائت زیارت عاشورا همراه است و در مناسبت ها مدیحه سرایی و مولودی خوانی نیز انجام می شود. در دورهمی بهمن ماه اعضا تصمیم گرفتند با توجه به مسائل روز جامعه از کارشناسان دعوت کنند تا جلسات تبیین روشنگری بصیرتی در مسجد برگزار شود.



استقبال از سرمایه گذاری در منطقه ۸

سرپرست شهرداری منطقه ۸، از ارائه ۴۸ بسته سرمایه گذاری در نمایشگاه «زمین، مسکن و فرصت های ساخت و ساز، خبر داد و گفت: در این رویداد ۲۷ تفاهم نامه به ارزش ۱۰۷ همت منعقد شد. مهدی حسین زاده افزود: این بسته ها در حوزه های خدماتی، تجاری، گردشگری و زیرساختی است و موجب ارتقای خدمات شهری و رونق اقتصادی خواهد شد.

تداوم بهسازی معابر

سرپرست اداره فنی و عمران شهرداری منطقه ۸، از اجرای عملیات روکش و لکه گیری آسفالت در چند محور پر تردد این منطقه با هدف ارتقای کیفیت معابر خبر داد. به گفته سبحان ضیایی، در این طرح با مصرف ۲۵ تن آسفالت، حدود دو بیست مترمربع از معابر از جمله ورودی مجتمع آبادگران و کندرو مسیر منتهی به میدان حافظ بهسازی شد.

رنگ آمیزی ۲۰ کیلومتری برای استقبال از بهار

در قالب طرح استقبال از بهار، بیست کیلومتر از جداول منطقه ۸ شهری رنگ شد. این اقدام در خیابان های شهید بهشتی، شهیدان عامل، شهدای سلامت، شهید خلیلی و ثامن الائمه (ع) انجام شد که طی آن ۲ هزار و ۱۶۰ بولارد، ۳۰۴ تابلو فانوسی و ۱۷۰۷ پایه تابلو بهسازی شده است. اجرای این طرح با هدف ارتقای منظر شهری ادامه دارد.



شهر خبر



طرح «مغز بادوم» این بار در محله امام خمینی (ره) اجرا شد

تجلیل از ۵۰ پدر بزرگ

موسوی زاده اپویش «مغز بادوم» به همت معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه ۸ و شورای اجتماعی محله امام خمینی (ره) در مسجد المهدی (عج) برگزار شد. در این مراسم از پنجاه پدر بزرگ محله که از سال ۱۴۰۲ تاکنون نوه دار شده اند و دارای ویژگی های شاخصی مانند جوان بودن و داشتن تعداد نوه بیشترند و یا پدر شهید و جانباز قدر دانی شد.

این پویش با هدف ترویج فرهنگ فرزندآوری و تقویت بنیان خانواده و در راستای تحقق قانون جوانی جمعیت، در شش محله شهرداری منطقه ۸ اجرا شده است.



۷ پدر و مادر شهید کریم زادگان ۸ سال
در انتظار پسرشان بودند و حالا به یادش پذیرای
پاتوق دخترانه مسجد محله هستند

برسد به روح بلند سعید



چطور خودم را بیخشم؟

عکس سعید با آن پیراهن گلبهی در قابی چوبی به چشم می خورد. فاطمه منتظر ابدی ۷۵ سال دارد و بهترین سال های عمرش را در التهاب جنگ سپری کرده است. جنگ در رگ و پی زندگی او و همسرش ریشه دوانده است؛ طوری که هنوز زن و شوهر برای هم از سعید می گویند و اشک می ریزند. وقتی ثواب حضور دخترها در خانه شان را به روح بلند سعید هدیه می کنند یعنی هنوز جنگ در این خانه و خانواده نفس می کشد. سعید که هوای رفتن به جبهه به سرش افتاد، دو برادر دیگرش هنوز در جبهه بودند. فاطمه خانم می گوید: مجید، پسر بزرگم، تخریبچی بود، حمید هم مخابراتچی. سعید دوره سه ماهه آموزشی را گذراند تا در صورت نیاز به جبهه برود. سه ماهه آموزشی اش که تمام شد، راه می رفت و می گفت «جنگ تمام می شود و من مدیون مردم و کشورم می مانم. برای دوره های ماهزینه شده است؛ اگر جبهه نروم، چطور خودم را بیخشم؟»

جانم داشت کنده می شد

فاطمه خانم با به خدا سپردن هاشنا بود. دوبار دیگر هم پسرهای از زیر قرآن رد کرده بود؛ «راستش وقتی پسر بزرگم عازم شد، خیلی بیشتر به من سخت آمد. آخر فاصله سنی چندانی با او ندارم. مجید را چهارده سالگی به دنیا آوردم. ما با هم بزرگ شدیم. با هم توی حیاط دو چرخه سواری یاد گرفتیم. برای همین وقتی می خواست به جبهه برود انگار داشت جانم کنده می شد.»

ادامه می دهد: نه ساله بودم که همسرم به خواستگاری آمد. یک روز از مدرسه که آمدم، می خواستم بروم توی کوچه با دخترهای همسایه بازی کنم که مادرم صدایم زد. مادر بزرگم در آشپزخانه بود. خانه شلوغ بود و هرکسی کاری می کرد. مادرم گفت «برو لباس هایت را عوض کن؛ توی کوچه هم نرو. این میهمانی مال توست.» عصر که شد، عاقد آمد و عقد مان کرد. به مادر می گفتم عباس که همیشه خانه ماست. چرا می خواهد من را بگیرد؟ (می خندد) دوازده ساله بودم که به سرخانه و زندگی ام رفتم و چهارده سالگی هم مجید به دنیا آمد. عباس آقا که همین روزها نود سالگی را تمام کرده

است. شاگرد نجاری پدر فاطمه خانم بود. پسرای و سربه راهی که از آبله دست هایش نان در می آورد. آرام آرام در دل استادکار جابا زد. شنبه ها برای کمک به خانه آقای منتظر ابدی می رفت تا در مجلس روضه هفتگی جای بگیرد. در همان آمد و رفت ها فاطمه رادیده بود.

روزهای پر التهاب جنگ

در خانه فاطمه خانم جنگ سایه انداخته و لحظات مادر پراز التهاب و راز و نیاز بود. آن روزها تا کسی از او حال پسر بزرگش، مجید را می پرسید، اشکش سرازیر می شد؛ «وقتی به مرخصی می آمد، از ساعات پر خطری که از سر گذرانده بود، برایمان تعریف می کرد و می گفت مادر چقدر دست به دامن ائمه^(ع) شدی که این طوری خدا هوایم را دارد. راست هم می گفت: ائمه^(ع) را خسته کرده بودم بس که التماسشان می کردم پسرهایم سالم و سلامت برگردند.» (می خندد) مجید، از مون صبوری فاطمه خانم بود. او با مجید دل کندن را یاد گرفت؛ «گاهی ۶ ماه به مرخصی نمی آمد. در خانه تلفن نداشتیم، وقتی به خانه همسایه تلفن می کرد، نمی فهمیدم چطور خودم را به خانه شان می رساندم. پستچی که نامه اش را می آورد، از خوشحالی اشک می ریختم. ترس از دست دادنش امانم را بریده بود. یکی از هم زمانش همسایه مان بود. او هم تخریبچی بود. وقتی به شهادت رسید، آن قدری که من برایش گریه کردم و بی قرار بودم، نزدیکانش گریه نکردند. همه از این حجم گریه و زاری ام تعجب می کردند. من شهادت رابه خانه و زندگی ام نزدیک می دیدم، ولی فکر نمی کردم سعید، شهید خانه مان باشد.»

حمید پسر دوم خانواده سرباز بود و در منطقه جنگی خدمت می کرد. او و مجید سه سال فاصله سنی دارند. سعید، پسر سوم خانواده، با بچه های دیگر خانه متفاوت بود. وقتی سعید عازم جبهه شده هفده سال بیشتر نداشت. او آربی جی زن بود.

دیگر هوش و خواستش اینجا نبود

بابای سعید آب نبات گوشه دهان انداخته است و در آرامش جای می نشاند. او با انگشت به قاب عکس سعید اشاره می کند: «بین باباجان، همین پیراهنی را که توی این عکس تنش

کرده است. خودش دوخته بود. از دوازده سالگی تابستان ها می رفت سر کار.

یکی دوسال خیاطی رفت؛ چند سالی هم آلومینیوم سازی. از آن سال تا وقتی میهمان این دنیا بود، خرج درس و مدرسه و کیف و کفش را خودش در می آورد.»

فاطمه خانم پنجره توی اتاق رانشان می دهد. همان را هم یک تابستان، سعید در مغازه در و پنجره سازی ساخته است. زن و شوهر در ذهنشان به دنبال کودکی سعید می گردند. هر دو هم نظرند که سعید مؤمن، باهوش و کم حرف بود. او پیش از پدر و مادرش، صبح جمعه در دعای ندبه حرم حاضر بود. نماز اول وقتش ترک نمی شد و قرآن از دستش نمی افتاد. حسابی هم درس می خواند. حاجی باریک اندام است و گذر سال و ماه، شانه هایش را در هم فشرده است. کم رmq می گوید: باینکه خیلی درس خوان بود اما یک دفعه دیدم دل به درس نمی دهد. به مدرسه اش رفتم تا ببینم اوضاع درس و مدرسه اش چطور است. مدیر مدرسه گفت سعید خیال جبهه رفتن دارد؛ او دیگر هوش و خواسش به درس و مدرسه نیست. همان روزها پسر خواهرم شهید شده بود. سعید دیگر آرام و قرار نداشت.

وقتی دوره آموزشی را گذراند، پدرش و مجید برای دیدنش به تربت حیدریه رفتند؛ «هرکاری کردیم، جلودر همان ندادند. گفتند بچه ها مشغول تمرین هستند. ما این همه راه را رفته بودیم که سعید را ببینیم. چطور بی خبر برمی گشتیم؟ دیدیم قسمتی از سیم خاردارها پاره است. از همان زیر و زوار یادگان شدیم. رفتیم و بین پسرهایی که قدم رومی رفتند، او را شناختیم و پیدایش کردیم. قدش از دور و بری هایش بلند تر بود.» حاجی سراپا ایستاده و ادای رژه رفتن سعیدش را در می آورد. سر جایش می نشیند. شانه های لاغر و تکیه حاجی می لرزد. چشم های کم فروغش را بین انگشت های فشارد اما حریف سیل اشک نمی شود. اشک، اشک، اشک.





دختران پاتوق در خانه شهید

وقتی بنا شد هر پایگاه بسیج یک پاتوق دخترانه داشته باشد، فعالان فرهنگی مسجد حقیقی به دنبال فضایی برای حضور هفتگی بچه‌های گشتند. در جلسه قرآن محله، فاطمه خانم قبول کرد هر هفته پنجشنبه، خانه را در اختیار دخترهای پاتوق حضرت خدیجه^(س) بگذارد. آرزو می‌آبادی، فرمانده بسیج مسجد حقیقی، به در خانه همسایه‌ها رفت و دختردارها را شناسایی کرد. تک به تک از مادرهایشان خواست اجازه بدهند آن‌ها در پاتوق عضو شوند. وقتی می‌فهمیدند در خانه مادر شهید کریم زادگان پاتوق تشکیل می‌شود، با خاطر آسوده اجازه می‌دادند.

دخترهای این نه تادوا زده سال دارند و پانزده تایی می‌شوند؛ در این فضا امام شناسی می‌آموزند، قرآن تمرین می‌کنند، سرود می‌خوانند. به قول صدیقه عبداللهی، معلم قرآنشان، سبک زندگی اسلامی را بازی و سرگرمی می‌آموزند.

حاج آقا و حاجیه خانم دلشان به حضور دخترها در خانه گرم است. پدر شهید هر هفته برای دخترها از بیسکویت گرفته تا شیرینی و میوه تهیه می‌کند.

امروز از مسجد برای دخترهاش آورده‌اند. هیاهوی خاصی در خانه حکمفرماست. زندگی در خانه شهید سعید کریم زادگان در جریان است. وقت برگشت، مادر شهید، سیب سرخی به ستم می‌گیرد و اصرار دارد که برش دارم. بالبخند می‌گوید: سعیدم سبب دوست داشت.

جمجمه‌اش را بوسیدم

بعد از هشت سال بی خبری بالاخره از سپاه پاسداران به در خانه آمدند و گفتند «سعید پیدا شده است؛ فردا به معراج بیایید». چرا فاطمه خانم با خودش فکرمی کرد وقتی برود دست توی کاکل‌های پسرش می‌اندازد و بر صورت باریک و استخوانی‌اش بوسه می‌زند؟ این را فاطمه خانم از خودش می‌پرسد: «کاکل کجا بود. صورت کجا بود. چهار پاره استخوان. سرم را بردم توی تابوت و جمجمه‌اش را بوسیدم. بیرون که آمدیم، حمید گفت از کجا معلوم سعید باشد. اما سعید بود. یک هفته جلوترش خواب دیدم که آمده، با همان لباس خاکی بسیجی. گرفتمش توی بغلم و گفتم دیگر نمی‌گذارم بروی. خندید و گفت مادر یک هفته صبر کن. دارم می‌آیم. خودش بود. سعیدم.»

زن و شوهر، پسری را که با هزار زحمت بزرگ کرده بودند، به آغوش خاک سپردند.

از حالا و نوه‌هایش که می‌پرسم، حاجیه خانم می‌گوید: آن وقت‌ها که مثل حالا امکانات نبود. مادری سخت بود. آب گرم کجا بود! با آن زحمت هفت بچه بزرگ کردم. حالا هر کدام از بچه‌هایم یا یک بچه دارند یا دو تا. من دست تنها آن همه بچه را بزرگ کردم اما آن‌ها روی هم هفت نوه به ماتحویل دادند. (زن و شوهر می‌خندند).

سروصدای دخترها شنیده می‌شود. عباس آقادروری توی حیاط می‌زند و به خانه که یامی‌گذارد، بالبخند می‌گوید: امروز شکر خدا آمده‌اند.

فاطمه خانم می‌گوید: آن طرف حیاط یک خانه داریم که خیلی بزرگ نیست؛ مثل یک سوئیت است. پسرم تا شش ماه پیش با زن و بچه‌اش آنجا زندگی می‌کرد. خدا فرزند دومش را که داد، دست و پایش تنگ شد؛ برای همین از اینجا رفت. یکی دو هفته بعد در جلسه قرآن محله، فرمانده بسیج پایگاه مسجد حقیقی داشت دنبال جایی برای پاتوق دخترها می‌گشت. خودم خواستم بچه‌ها به خانه ما بیایند. خانه خالی افتاده بود. این جوری ثوابش به روح سعیدم می‌رسد.

نامه‌هایمان برگشت خورد

سعید بعد از گذران دوره آموزشی، پدر و مادرش را راضی کرد که برای ادای دین به جبهه برود. شش ماهی میان جبهه و خانه در رفت و آمد بود. در آن مدت، زنگ می‌زد و نامه هم می‌فرستاد. سال ۶۶ آخرین نشانی‌ای که پدر و مادرش از او داشتند، خرمشهر بود. به همان نشانی هم نامه می‌فرستادند. زمستان بود. بهمن ماه. عباس آقا داشت توی حیاط برف‌ها را پارو می‌کرد که پستیچی آمد. حاجی در را باز کرد. فاطمه خانم از توی حیاط، جلو در را می‌پایید. وقتی خط قرمز پشت نامه‌ها را دید و شنید که پستیچی به همسرش می‌گوید: «نامه‌هایتان برگشت خورده؛ انگار در آن نشانی چنین فردی نیست» بند دلش پاره شد. همان وسط حیاط زیر درخت روی زمین نشست: «به خانه همسایه‌ها مان رفتم تا کمی دلم آرام بگیرد. همسایه‌ها یکدیگر را خبر کردند تا دلدارای ام بدهند. اما مگر حریف دلشوره‌ام می‌شدند! آن‌ها می‌گفتند شاید جای دیگری فرستاده‌اندش اما وقتی پستیچی را دیدم، دلم ریخت. به دلم برات شده بود که سعیدم دیگر برنمی‌گردد.»

از روزی که فاطمه خانم رفت خانه همسایه تادلی سبک کند تا وقتی خبری از سعید بهشان دادند، هشت سال گذشت. در این هشت سال، تادر خانه‌های زدنند، فاطمه خانم به خیال اینکه سعید آمده است، بیرون می‌دوید. تادر میهمانی، دوزن سر در گوش هم فرو می‌بردند، فاطمه خانم دلش هزار راه می‌رفت که نکند خبری شده است و به او چیزی نمی‌گویند. همه این سال‌ها فاطمه خانم منتظر بود. چشم به راه و درمانده. در همان سال‌ها دختر شوهر داد، پسر داماد کرد. زندگی بدون سعید در جریان بود.

وقتی آزاده‌ها به کشور برگشتند، فاطمه خانم و عباس آقا عکس سعید را دستشان می‌گرفتند و از خانه این آزاده به خانه آن یکی می‌رفتند، شاید نشانی از پسرشان پیدا کنند. اما خبری نبود که نبود.



نوجوان پرتلاش محله امام رضا^(ع) با کمک پدرش در تیراندازی و فوتبال خوب پیش رفته است

نشانه گرفتن هدف



راه تجربه

نجمه موسوی زاده ازنگ

تعطیلی مدرسه که می خورد، برای خیلی از هم سن و سال هایش وقت استراحت است؛ اما برای نینما رحیمی، ساکن محله امام رضا^(ع)، پایان مدرسه، شروع بخش هیجان انگیز روز است. کیفش را که زمین می گذارد، کفش های ورزشی اش را می پوشد و راهی باشگاه می شود. جایی که پیش از هر مکان دیگری دوستش دارد. دوازده سال بیشتر ندارد، اما زندگی اش با صدای سوت داو، برخورد توپ به تور دروازه و تمرکز پیش از تیراندازی با اسلحه بادی گره خورده است. ورزش برای او فقط یک تفریح بعد از مدرسه نیست؛ رؤیایی است که هر روز جدی تر دنبالش می کند. شاید به همین دلیل است که توانسته مدال های رنگارنگی در رشته های مختلف ورزشی کسب کند.



مثل پیرانوند توی دروازه

بعد از آن بود که علاقه نینما به حضور در مسابقات بیشتر شد. او توانست خرداد امسال مقام دوم استان را در مسابقات اهداف پروازی، یادواره کنگره ملی سرداران و شهدای تربیت حیدریه را کسب کند؛ همچنین آبان امسال در مسابقات یادواره شهدای جنگ دوازده روزه، مقام دوم استان را از آن خود کرد.

با اینکه تیراندازی را از هفت سالگی شروع کرد و علاقه زیادی به این ورزش داشت، نمی توانست عطشش را به یادگیری فوتبال خاموش کند. هر بار که پای تلویزیون می نشست و فوتبال تماشا می کرد، این علاقه بیشتر در او شعله ور می شد؛ بنابراین تصمیم گرفت هر دو ورزش را با هم دنبال کند؛ تقریباً یک سال بعد از اینکه یادگیری تیراندازی را شروع کرد، پدر و مادرش که علاقه من به فوتبال را می دیدند در باشگاهی مراثبت نام کردند.

نینما ابتدا در پست دفاع بازی می کرد تا اینکه دروازه بان تیمشان در یکی از بازی های بین باشگاهی آسیب دید و نینما را جایگزین دروازه بان کرد؛ به دلیل اینکه من قد بلندتری نسبت به بچه های تیم دارم، آن موقع مربی مان این تصمیم را گرفت ولی برای من که عاشق بیرانوند و آلیسون بکر بودم، این تصمیم بسیار لذت بخش بود.

آن روز نینما در چارچوب دروازه ایستاد و نگذاشت تیمش گل بخورد؛ «مربی از من خیلی تعریف کرد و همان موقع به او گفتم که چقدر دروازه بانی را دوست دارم و این گونه شد که پست من در تیم تغییر کرد.»

او توانسته است سال گذشته در مسابقات بین باشگاهی مشهد به عنوان دروازه بان برتر معرفی شود؛ «بعد از چهار سال تمرین فوتبال، این بهترین هدیه برای من بود و باعث شد بخواهم فوتبال را جدی تر دنبال کنم.»

رؤیای المپیک

علاقه اش به ورزش گره خورده است. او ابتدای امسال برای مدتی ورزش بوکس را هم امتحان کرد و تا کمربند نارنجی پیش رفت؛ «هفته ای چهار روز به باشگاه تیراندازی برای تمرین می روم و دو روز هم برای دروازه بانی در سالن تمرین می کنم. تابستان که وقتم آزادتر بود، وقتی خانواده خواستند مرا در کلاس دیگری ثبت نام کنند گفتم بوکس! چون دلم می خواهد وقت های آزادم را ورزش کنم و از این کار خسته نمی شوم، البته با شروع مدرسه، بوکس را ادامه ندادم.»

هنگامی که اطرافیان از این همه انرژی نینما تعجب می کردند، او دوستانش را تشویق می کرد یک رشته ورزشی را دنبال کنند؛ «باعث شدم چهار نفر از دوستانم به ورزش تیراندازی بیایند و دو نفر دیگر فوتبال را انتخاب کنند.»

اومی خواهد در آینده همانند پدرش مربی تیراندازی شود؛ «دوست دارم در مسابقات المپیک شرکت کنم و افتخار آفرینی کنم.»

پای ثابت باشگاه پدر

از بچگی مانند همه پسر بچه ها علاقه اش این بود که توپی را بردارد و بادوستانش در کوچه فوتبال بازی کند یا در خانه تلاش می کرد که بتواند رویایی بزند؛ با وجود این عاشق روزهایی بود که پدرش اجازه می داد همراه او به باشگاه تیراندازی برود.

نینما تعریف می کند: پدرم قهرمان تیراندازی در رشته اهداف پروازی است و مدال های مختلفی کسب کرده است. از موقعی که پنج سال و نیمه بودم، می دیدم که اسلحه اش را با وسواس خاصی تمیز می کند و سه روز در هفته به باشگاه می رود. آن قدر درباره تیراندازی و اسلحه کنجکاو می کردم تا بالاخره پدرم راضی شد مرا با خودش به باشگاه ببرد.

نینما به پدر قول داد در گوشه زمین بنشیند و فقط تماشا کند. اما همان تماشا کردن هم کافی بود تا او تصمیم بگیرد مسیر پدر را دنبال کند؛ «بیشتر از هیجان ولذتی که تیراندازی دارد، اینکه می دیدم پدرم

چطور موقع شلیک کردن تمرکز دارد مرا جذب کرد.» او ادامه می دهد: یک سالی همراه پدرم به باشگاه می رفتم و از نزدیک می دیدم که او چگونه به افرادی که علاقه مندند آموزش می دهد، اما در این مدت حتی یک بار اجازه نداد با اسلحه بادی شلیک کنم. به نظرش هنوز سن کم بود و باید از اسلحه فاصله می گرفتم.

هفت ساله بود که پدرش بایک اسلحه بادی به خانه آمد و به او گفت حالا می تواند قوانین تیراندازی را آموزش ببیند؛ «آن قدر خوشحال بودم که از او خواستم همان روز به باشگاه برویم. چند ماهی که گذشت، شنیدم مسابقاتی برای رده نونهالان برگزار می شود، بارها پدرم را در مسابقات دیده بودم و دلم می خواست شانسم را امتحان کنم.»

اولین مسابقه، اولین قهرمانی

خرداد ۱۴۰۰ بود که مسابقات بین باشگاه های تیراندازی مشهد برگزار می شد و با اینکه نینما تمرین کرده بود و به خودش اعتماد داشت، موقعی که وارد زمین شد و اسلحه به دست گرفت، از اضطراب دستانش عرق کرده بود؛ «با خودم می گفتم مثل تمرین های باشگاه است اما نگاه بچه های هم سن و سالم را که می دیدم، می ترسیدم که نتوانم به هدف بزنم.»

یادآوری یک جمله از پدرش باعث شد اعتماد به نفس پیدا کند؛ «از روز اولی که برای تمرین تیراندازی رفتم، هر جلسه پدرم به من می گفت تومی توانی! حتی موقعی که قرار بود مسئله ریاضی سختی را حل کنم، پدرم همین جمله را تکرار می کرد. آن روز با یادآوری آن حرف توانستم مقام اول مسابقات اهداف پروازی باشگاه های مشهد را کسب کنم.»



مدال مهم است اما نه به هر قیمتی

احمد رحیمی، پدر نینما و مربی تیراندازی، درباره مسیر پسرش می گوید: همیشه معتقد بوده ام بچه ها باید از سن کم با ورزش آشنا شوند. وقتی نیمه ساله بود، برای اینکه انرژی اش در مسیر درستی هدایت شود، او را در کلاس ژیمناستیک ثبت نام کردم. آن زمان تصور نمی کردم ورزش به بخش جدانشدنی زندگی اش تبدیل شود. او ادامه می دهد: با اینکه خودم مربی تیراندازی هستم، سعی کردم در آموزش او عجله نکنم؛ چون تیراندازی ورزشی است که علاوه بر مهارت، نیاز به مسئولیت پذیری دارد. به همین دلیل تا

هفت سالگی اجازه ندادم کار با اسلحه را شروع کند. وقتی دیدم هم علاقه دارد و هم می تواند تمرکز لازم را داشته باشد، آموزش را آغاز کردم.

رحیمی درباره علاقه پسرش به فوتبال می گوید: هیچ وقت دوست نداشتم علاقه اش را محدود کنم. وقتی دیدم فوتبال را هم دوست دارد، حمایتش کردم؛ فقط یک شرط داشتم، اینکه در درس در اولویت باشد. به نظرم مهم تر از مدال، آموختن صبر و اعتماد به نفس است. اگر این ها را از ورزش بیاموزد، حتی اگر قهرمان نشود، برنده واقعی زندگی اش خواهد بود.



مرحوم سید محمد جواهری فرد، با حسن اخلاقش در ذهن اهالی محله و اقوام ماندگار شد

مردی که مهمان نواز بود

یاد آشنا

طاہره خانم یادش است که پدرش هر موقع برای زیارت به حرم امام رضا^(ع) می‌رفت بادی‌دن زائری که مکانی برای اقامت نداشت، دست او را می‌گرفت و با خودش به خانه شان می‌آورد؛ «می‌گفت مهمان حبیب خداست و برایش فرقی نمی‌کرد این خانواده دونفر یا ده نفر باشند؛ همین موضوع باعث شده بود دوستان زیادی در شهرهای مختلف کشور از شمال، تبریز و ارومیه گرفته تا اصفهان و شیراز داشته باشد.»

او می‌افزاید: پدرم ۱۵ بهمن سال ۹۶ برای خودش قبرجایی در بهشت رضا^(ع) خرید. ما بچه‌ها با این کارش مخالف بودیم ولی او می‌گفت مرگ حق است و سراغ همه می‌آید. درست هشت سال بعد در همین تاریخ و در صبح نیمه شعبان به رحمت خدا رفت.

● سفره‌داری آقاسید

محمود جنگی، برادر همسر آقاسید، نیز از خاطراتش می‌گوید: تمام فامیل، مرحوم را با چهره خندان و مهربانش می‌شناسند؛ کسی که به اصطلاح سفره دار و در خانه اش همیشه به روی همه باز بود. او اضافه می‌کند: آن قدر از مهمان ها گرم استقبال می‌کرد که بارها در مراسم ختمش هم به این ویژگی اشاره شد. جنگی یکی دیگر از خصوصیات مرحوم جواهری فرد را شوخ طبعی اش می‌داند و می‌گوید: اگر می‌دید کسی ناراحت است، با شوخی و تعریف خاطرات شیرین سعی می‌کرد حالش را عوض کند. او تاکید می‌کند: با وجود سن و سالی که داشت، همیشه حرمت کوچک ترانگه می‌داشت.

این بود که تا قبل از اینکه دچار کهولت سن شود، در روز میلاد حضرت ابوالفضل^(ع) و نیمه شعبان، تمام کوچه را چراغانی می‌کرد، طاق نصرت می‌بست و با شربت و شیرینی از همسایه و رهگذر پذیرایی می‌کرد.

● مرید اهل بیت (ع)

سیده طاہره جواهری فرد، دختر مرحوم، پدرش را این گونه توصیف می‌کند: عاشق حضرت ولیعصر^(ع) بود و ارادت خاصی به امام رضا^(ع) داشت. تا چند سال پیش که هنوز پابه سن نگذاشته بود، جلودر خانه مان طاق نصرت می‌بست و از رهگذران پذیرایی می‌کرد و به آن هامی گفت برای ظهور حضرت ولیعصر^(ع) دعا کنند. او ادامه می‌دهد: چون سید هستیم، هر سال روز عید غدیر از اول صبح تا نیمه شب، در خانه را با می‌گذاشت تا هر کسی می‌خواهد، از غریبه و آشنا برای عید دیدنی و گرفتن عیدی به منزل ما بیاید.



نجمه موسوی زاده اصبح نیمه شعبان، خبر درگذشت «سید محمد جواهری فرد» به گوش دوست و آشنا رسید. او فیروزه تراش قدیمی ساکن محله شهید بهشتی بود که سال ها نامش با ارادت به اهل بیت^(ع) گره خورده بود. پیش تر با جواهری فرد در ۶ آبان ۱۳۹۹، گفت و گو کرده بودیم: مردی آرام و خوش صحبت که از سال های کاری اش در معدن فیروزه نیشابور و هنرش بر ایمان تعریف کرده بود.

● استاد فیروزه تراشی

سید محمد جواهری فرد متولد ۱۳۲۳ و یکی از فیروزه تراشان قدیمی مشهد بود که در تراش فیروزه شجری همتان داشت. از شانزده سالگی در معدن فیروزه نیشابور به عنوان کارگر و سرکارگر کار کرده بود و بعد از دو سال به عنوان فیروزه تراش نزدیک حرم مطهر مشغول به کار شد. چم و خم کار را که یاد گرفت، تبدیل به استادکاری شد که فیروزه ها را در اندازه های مشخصی بدون اینکه حتی یک میلی متر جابه جاشوند، برش می زد.

آن قدر در کارش ماهر بود که آمریکایی ها، سفارش کارشان را به او می دادند. او بعد از اینکه یک آمریکایی در بحبوحه انقلاب سرش را کلاه گذاشت، ورشکست شد و به ناچار تغییر شغل داد. آقاسید در قسمت بسته بندی کارخانه قوطی سازی تازمان بازنشستگی اش کار کرد ولی باز هم گاهی به خاطر علاقه اش به سنگ فیروزه، برای دوست و آشنا با دستگاهی که داشت، فیروزه می تراشید. اگر در محله نامش را بیاورید، اهالی او را با ویژگی دوستدار اهل بیت^(ع) می شناسند؛ دلیلش هم

برات... اسماعیل پور از روزی که دو چرخه اش را توقیف کردند
خاطره ای به یادماندنی دارد

فرار بزرگ استاد!



صندوق
خاطرات

از کلی دعا و داد و بی داد، مبلغی از حقوقش کسر کرد و پولی به او داد که همان پارچه را برای مشتری از بازار بخرد تا دوباره بدوزند.

● مثل من ز رنگ باش

آقا برات... می‌گوید: این روزها واژه «موتور بگیری» زیاد به گوشمان می‌خورد؛ موتور سوارانی که به خاطر نداشتن گواهی نامه، بیمه و... موتورشان را به پارکینگ می‌شود. آن روزها در دهه ۵۰ افرادی که دو چرخه سوار می‌شدند، باید گواهی نامه می‌داشتند، وگرنه دو چرخه اش را می‌گرفتند.

آن موقع برات... دهه ده ساله بود. او سوار بر دو چرخه، از مغازه شان در خیابان امام رضا^(ع) برای خرید هایی که استاد کار سفارش داده بود، راهی بازار شد. نزدیک هتل مدائن، فعلی، مأموها دو چرخه را گرفتند. برایمان تعریف می‌کند: صاحب کارم در طول روز، گاهی مرا برای خرید دکمه، لایه چسب یا نان برای ناهار ظهر می‌فرستاد و اجازه می‌داد که با دو چرخه اش خرید ها را انجام بدهم. آن روز هم می‌خواستم برای خرید وسایل خیاطی به چند خیابان آن طرف تر بروم که دو چرخه بگیران مقابل من سبز شدند. قدرت هیچ حرکتی نداشتم. دو چرخه را گرفتند و کنار خیابان گذاشتند تا وانت بیاید و آن ها را ببرد.

با چشم گریان پیاده به مغازه بر می‌گردد و با خجالت و نگرانی از

سمیرا منشادی ابرات... اسماعیل پور، خیاط پیراهن دوز محله هفده شهر یور، هر زمان که نگاهش به دو چرخه سبزرنگ کنار مغازه اش می‌افتد، لبخندی روی لبش می‌نشیند. لبخندی که پشت آن، نوجوانی هفده ساله با دنیایی از ترس و امید ایستاده است. آقا برات... شصت و هفت ساله، از زمانی که نوجوان بود، کار شاگردی را در پیراهن دوزی شروع کرد و خاطره های تلخ و شیرین بسیاری از آن روزها دارد. اما تعقیب و گریزش از دست مأموهان دو چرخه بگیر و رفتار جنجالی استاد کارش را هیچ وقت از خاطر نمی‌برد.

● شاگردی هر روزش یک تجربه بود

از نوجوانی پادوی مغازه خیاطی بود. کارهای خرده ریزه انجام می‌داد تا برسد به روزی که او هم پشت چرخ خیاطی بنشیند. آن روزها برای برات نوجوان هر روز یک تجربه بود.

آقا برات... کار پیراهن دوزی را از شاگردی و آب و جارو کردن مغازه شروع کرد. آن دوران رسم بود بچه ها که برای شاگردی می‌رفتند، خانواده ها می‌گفتند: گوشه تنش از شما، استخوانش از ما، استاد کارها سخت گیر بودند و از هیچ خطا و اشتباه شاگرد به راحتی نمی‌گذشتند. هر اشتباه برابر بود با تنبیهی بزرگ.

اتورا که بر می‌دارد، چشم هایش دود می‌زند. پشت بندش می‌خندد. یاد اولین باری می‌افتد که پیراهن مشتری را سوزاند و استاد کارش بعد

اتفاقی که افتاده است، موضوع را برای استاد کار تعریف می‌کند. آقا برات... می‌گوید: استاد م اولش حرف های درشتی گفت. بعد هم گفت: تو آدم ز رنگی نیستی که نتوانسته ای دو چرخه را از دستتشان در بیاوری. یا... برویم؛ نشان بده کجا هستند.»

به نزدیکی محل دو چرخه بگیران که می‌رسند، صاحب کار از شاگردش جدا می‌شود. با سلام و احوالپرسی باب دوستی را با نیروهای شهر بانی باز می‌کند. کاسب قدیمی محله هفده شهر یور ادامه می‌دهد: از دور دیدم که استاد در حال کمک به آن هاست تا دو چرخه ها را جابه جا و سوار و انت کنند. در یک لحظه دیدم صاحب کارم سوار بر دو چرخه اش است. هم خنده ام گرفته بود و هم از حرکت او متحیر مانده بودم. آن ها هم پشت سرش داد می‌زدند بایست. اما او با سرعت در حال دور شدن بود. نیروهای دو چرخه بگیر هم که دیدند به او نمی‌رسند، بی خیال تعقیب کردنش شدند. آن موقع دور بین نبود تا پیدایش کنند. به مغازه که رسیدم، گفت: «به این می‌گویند ز رنگی! یاد بگیر که کوتاه نیایی، هر طور شده مالت را پس بگیر.»



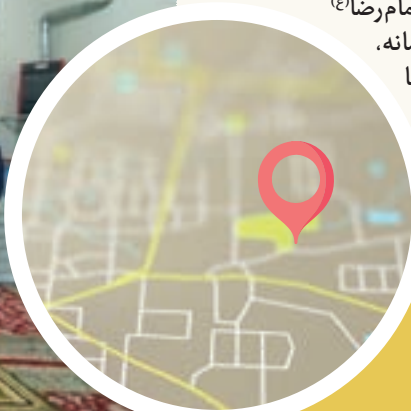
○ بالاخره پیگیری‌های طولانی اهالی محله طرق جواب داد. خیلی وقت بود از شهرداری می‌خواستیم خیابان‌های ولیعصر(عج) را آسفالت کند. از هفته پیش، عملیات زیرسازی خیابان‌های ولیعصر ۲۶ و غلامپور ۱۴ که وضعیت نامناسبی داشتند، شروع شد. از مسئولان به خاطر توجه به درخواست‌هایمان قدردانی می‌کنیم.

تصویر و متن از ربابه قدم‌یاری، محله طرق



○ باتوجه به اتفاقات اخیر و برای آگاه‌سازی نوجوانان و جوانان محله، یک نشست بصیرتی و سیاسی در مسجد امام رضا(ع) محله انقلاب برگزار کردیم. در این برنامه صمیمانه، جوانان با دسیسه‌های فرهنگی دشمن آشنا شدند. از خانواده معظم شهدای محله هم قدردانی کردیم.

تصویر و متن از مهدی روحانی، محله انقلاب



محله به روایت شما

○ سیرامنشادی هفته پیش مسابقات دارت، گل‌کوچک، فوتبال دستی، تنیس روی میز و طناب‌کشی را در مسجد قمر بنی هاشم(ع) برگزار کردیم. در این مسابقه‌ها پنجاه نفر از نوجوانان و جوانان محله شرکت کرده بودند. در مجموع دوازده تیم در مسابقه مختلف حضور داشتند که بیشترین تیم‌ها مربوط به رشته‌های گل‌کوچک و تنیس روی میز بودند. در پایان مسابقه‌ها به تیم‌های برتر لوح و جوایز اهداشد.

تصویر و متن از محمدحسین خانی، محله بهارستان



○ هفته گذشته بعد از دعای ندبه، نوجوانان مسجد حضرت ابوالفضل(ع) دلشان نیامد زود از هم جدا شوند. بچه‌های پایگاه شهید بهشتی حوزه ۴ عمار، از مسجد راهی سالن ابراهیم‌هادی شدند تا کنار هم فوتسال بازی کنند و این همدلی را در زمین بازی هم ادامه دهند.

تصویر و متن از قاسم غفرانی، محله بهشتی



○ هفته پیش بعد از نماز مغرب و عشا، نمازگزاران و سالمندان مسجد امام حسن مجتبی(ع) محله سرشور، ساعتی را در مسجد مانند توضعیت سلامتشان بررسی‌شود. این برنامه به همت هیئت امانا و معاونت سلامت و تربیت بدنی شهرداری منطقه ۸ با نام طرح «نسیم سلامت» برای سالمندان بالای شصت سال برگزار شد.

تصویر و متن از مصطفی حامد، محله سرشور